

## ز ویرانه هایم

سَرِ روز بود  
رسیدی و گفתי که زود است  
شبانگاه بهتر .

( ) ( )

شب آمد  
شب آمد  
شبی دیگر آمد ، صدایت نیامد  
صدایت که از اول صبح دنیا مرا  
سوخت  
خاکسترم کرد .

( ) ( )

ز ویرانه هایم گذر کن  
حضورِ تو  
سَبکِ فراز است  
حضورِ تو  
مرغابیانت در حالِ پرواز  
حضورِ تو  
خوابست و بی خویش بودن  
حضورِ تو  
پروانه هایست در اوج سرمستی  
انتری ها  
حضورت نگاهيست بهر نوشتن

حضورت زلالِ مفاهیم شرقی آبت .

( ) ( )

مرا

درکنارت

مزاری ببخشای

ز ویرانه هایم گذر کن

ز ویرانه هایم گذر کن .

دو هزارویازده عیسایی

برلین ، تحریرنهایی

\* \* \* \* \*

## رفعت حسینی

... و اندیشه هایم

پریشیده بودند

شب آمد

شب آمد و گیسو

شب گیسوانِ تو آمد.

) ( (

و اندیشه های پریشیده بودند  
صدایی ز ادوارِ پیشین  
به چنگش تمامِ دقایق  
ولی من  
دروم چو آتشفشان بود  
و دنیایم از غصه ها پُر.

) ( (

زبانِ ستاره طبیعی و نا منکشف بود  
و در اولِ خویش بود  
ولی از حکایاتِ هشیار و خسبیده  
لبریز.

.

نمازی که مهتاب می خواند  
مرا تا به آینده می برد و درخواب  
می شست .

دلم از خروش و شتاب خیابان تهی  
بود

و می خواستم تا به پایان دنیا  
درخت سپیدار باشم .

( ) ( )

تمامم در آن شب:  
نشستن میان شقایق و آیینه ها بود  
.

( ) ( )

پیمبر نبودم

پیمبر نبودم وگرنه ز اعجازِ الفاظ  
و آواز

آگاه بودم

و می شد غم را ز چشم  
ببارم

و تا خطِ آخر

بپایم.

برگرفته از کتاب شعر منتشر شدهء :

« مردانی که نیستند »

) ) )

) ) )

) ) )

رفعت حسینی

هجوم منقلب

انفجار

[ یک ]

شکنجه بخشی عامیست !

[ دو ]

طنین منقلب انفجار می آید !

[ سه ]

خروشِ داغِ گلوله  
و از برهنه گی رنگ سبز  
می گذرد  
و از ستاده گی هر درخت  
می گذرد  
و از سپیده دم کوهسار  
می گذرد  
و از غروب و شب بیقرار  
می گذرد  
وزآبِ چشمه  
می گذرد  
وزآسمانِ آبی و ابری وتیره  
می گذرد  
و از صدای عزیز پرنده  
نیز  
می گذرد !

[ چهار ]  
شکنجه بخشی عامیست !

برلین ،  
اسد سیزده هفتاد و شش خورشیدی  
جولای نژده نود و هفت عیسایی

\*\*\*

(( (

\*\*\*

رفعت حسینی

آئینه  
های مشبک

در آن شب  
در آن شب که مهتاب  
به گوشِ درختان و کوه و بیابان و من  
قصه می گفت  
ز دروازه هایی گذشتم



گذشت

به روی آبِ شکیلاى برکه

نشست

تمامِ قدمتِ آفاق را

فره

بخشید .

برلین ،

سپتمبردو هزار و نه ترسایى .

(( (

(( (

(( (

رفعت حسینی

من

امشب را...

نه نورِ ماه

نی همدردِ آوازی

به زیرِ ابر

درختان

ساکتِ چونِ سنگ

صدایِ بادِ نی

نی آغازِ پروازی .

.....

من

امشب را

وطن



تنها برایت گریه خواهم کرد.

برلین ،  
جون نزده نود و هشت عیسایی  
برگرفته از دفترشعرمنتشر شده :  
« ازین خسوفِ بشارت »

)))  
)))  
)))